

## رویکرد فرانسه به ایران در دوران سارکوزی: رقابت و ستیز

پیروز ایزدی<sup>۱</sup>

عضو هیئت علمی پژوهشکده تحقیقات راهبردی

تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۱۸ - تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۰/۳

### چکیده

روابط ایران و فرانسه در سه دهه اخیر، فراز و نشیب‌های فراوانی را پشت سر گذاشته است. با وجود این، در چند سال گذشته و به‌ویژه در دوران ریاست جمهوری سارکوزی، روابط دو کشور به سردی بی‌سابقه‌ای گراییده است. به نظر می‌رسد تحولات اخیر در منطقه و پرونده هسته‌ای ایران، همراه با تغییراتی که در رویکرد فرانسه نسبت به ایران شکل گرفت، از جمله دلایل این امر باشد. مقاله حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که چرا فرانسه در دوران سارکوزی مواضع بسیار تنیدی علیه ایران اتخاذ کرد. نگارنده با نیم‌نگاهی به نظریه‌های نئورئالیستی که بر ضرورت جلوگیری از ظهور هژمون‌های منطقه‌ای تأکید دارد، معتقد است نگرانی فرانسه از افزایش قدرت ایران در منطقه، اصطکاک منافع دو کشور در سطح منطقه‌ای، همچنین تلاش ایران برای دستیابی به فناوری هسته‌ای مهم‌ترین علل رویکرد ستیزه‌آمیز فرانسه به ایران بوده است.

واژگان کلیدی: ایران، پرونده هسته‌ای ایران، خاورمیانه، خلیج فارس، سارکوزی، فرانسه، موازنه‌گری، هژمونی منطقه‌ای.

## مقدمه

از زمان انقلاب اسلامی ایران، روابط ایران و فرانسه با توجه به متغیرهای مختلف و شرایط حاکم بر صحنه بین‌المللی و منطقه‌ای، فراز و نشیب‌های بسیاری به خود دیده است. از یک سو، رشته متغیرهایی نوید برقراری روابط حسنه دو کشور را می‌داد و از دیگر سو، برخی متغیرهای دیگر، در کنار وقوع بعضی تحولات، رفتارها و موضع‌گیری‌ها امکان برقراری مناسبات دوستانه را کم‌رنگ می‌ساخت. ذهنیت مثبت مردم ایران نسبت به فرانسه با توجه به نداشتن سابقه استعماری در ایران، پذیرایی از امام خمینی در پاریس در ماه‌های پیش از وقوع انقلاب اسلامی، پیوندهای فرهنگی دیرینه دو کشور، خط‌مشی نسبتاً مستقل فرانسه در رابطه با دو ابرقدرت، و بهره‌گیری از مزیت‌های فناوری فرانسه در تأمین نیازهای بخش صنعت، از جمله متغیرهایی بود که می‌توانست رابطه محکم و دوستانه‌ای میان دو کشور برقرار کند. از سوی دیگر، عواملی چون جهان‌بینی‌های متعارض (حکومت دینی ایران و نظام سیاسی لائیک فرانسه)، سیاست‌های جمهوری اسلامی در قالب صدور انقلاب که رژیم‌های محافظه‌کار عرب، به ویژه حاشیه‌نشینان جنوبی خلیج فارس را به هراس انداخته بود، برخی تندروی‌ها در سیاست داخلی، به‌ویژه در مسئله نقض حقوق بشر، گرایش فرانسه به اعراب به خصوص نسبت به عراق در راستای سیاست معروف به «سیاست عربی فرانسه»، پناهنده شدن شماری از مخالفان دولت جمهوری اسلامی در فرانسه موجبات تیرگی روابط را فراهم می‌آورد. کنش و تعامل این دو دسته متغیرها در شرایط خاص و در پرتو تحولات روز، دوره‌هایی از بهبود و تیرگی را در روابط دوجانبه پدید آورد. اما طی چند سال اخیر، تحولاتی در صحنه منطقه و جهان و نیز در سیاست خارجی فرانسه روی داد که موجب شد روابط دو کشور سیری کاملاً نزولی پیدا کند. مقاله حاضر، در پی پاسخ به این پرسش است که چرا فرانسه در دوران سارکوزی، رویکرد ستیزه‌آمیزی در قبال ایران اتخاذ کرد و روابط دو کشور تا این درجه تنزل پیدا کرد؛ به گونه‌ای که رفت و آمدهای دیپلماتیک دو کشور تقریباً قطع و تندترین سخنان میان مقامات عالی‌رتبه دو کشور رد و بدل شد. نگارنده معتقد است نگرانی فرانسه از افزایش قدرت

ایران در منطقه، اصطکاک منافع دو کشور در سطح منطقه‌ای، همچنین تلاش ایران برای دستیابی به فناوری هسته‌ای که ضریب قدرت آن را افزایش می‌دهد، سبب شد فرانسه در دوران سارکوزی رویکرد ستیزه‌آمیزی در قبال ایران اتخاذ کند.

در تبیین رویکرد فرانسه در دوران سارکوزی، می‌توان به انگیزه‌هایی نظیر ماجراجویی‌های شخصی سارکوزی، نزدیکی بیشتر او به اسرائیل و مطرح شدن فرانسه به عنوان متحد شماره یک امریکا اشاره کرد که در جای خود ممکن است گوشه‌ای از واقعیت‌ها را روشن سازند، اما موضوعات عمیق‌تری نیز وجود دارد که سرشت و ماهیت رویکرد فرانسه را به ایران تعیین می‌کنند. در این زمینه، دیدگاه رئالیسم تهاجمی در روابط بین‌الملل فراهم‌آورنده بینشی ژرف‌تر از آن چیزی است که سیاست‌گذاران فرانسوی در برخورد با ایران در ذهن دارند. بر اساس این دیدگاه، در نظام بین‌الملل، ظهور قدرتی منطقه‌ای از سوی سایر قدرت‌های هژمون در مناطق دیگر و قدرت‌های دنباله‌روی آن‌ها قابل پذیرش نیست؛ از این‌رو، به هر طریق ممکن، از جمله موازنه‌سازی، باید از این امر جلوگیری کرد. مقاله حاضر پس از تأملی بر موضوع و پیشینه تحقیق، به جایگاه ایران در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی خواهد پرداخت. سپس، اهداف سیاست خارجی فرانسه در قبال مسائل بین‌المللی، منطقه‌ای و ایران بررسی می‌شود و به حوزه‌های اصطکاک منافع دو کشور می‌پردازیم. در پایان، رفتارهای سیاست خارجی فرانسه در پرتو مطالب گفته شده تبیین خواهد شد.

## ۱. پیشینه تحقیق

درباره مقاله‌های مربوط به روابط ایران و فرانسه، می‌توان به مقاله عظیم فضلی‌پور، «دیپلماسی فعال بر دوراهی تصمیم؛ نگاهی به روابط ایران و فرانسه»<sup>۱</sup> اشاره کرد. نویسنده در این مقاله، ضمن مروری بر تاریخچه روابط ایران و فرانسه، از تأسیس سفارت فرانسه در تهران در سال ۱۲۳۵ش، بیشتر با تکیه بر دوران معاصر و به‌ویژه

۱. کتاب اروپا (۳): ویژه روابط ایران و اتحادیه اروپا، جلد دوم، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران، ۱۳۸۳: ۲۷۵-۲۵۹.

دوران انقلاب اسلامی، موارد تنش و همکاری میان دو کشور را در مقاطع مختلف بررسی می‌کند. وی در پایان چنین نتیجه می‌گیرد که فرانسه به دورمانده از صحنه سیاست پس از جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱م، با توجه به بروز احساسات ضدآمریکایی در خاورمیانه پس از حمله آمریکا به عراق و سرنگونی رژیم صدام حسین، برای استحکام پایه‌های حضور خود در منطقه، به سیاست نزدیکی به ایران روی آورد؛ اما در عین حال، مایل نبود چندان از آمریکا دور شود. از سوی دیگر، طرح پرونده هسته‌ای ایران زمینه‌ای را برای فرانسه فراهم آورد تا به صورت میانجی بین ایران و آمریکا، نقش فعالی ایفا کند و از این رهگذر هم به جلب حمایت آمریکا بپردازد و هم مناسبات خود را با ایران گسترش دهد. به اعتقاد نویسنده، به رغم تلاش‌های فرانسه، سیاست خارجی این کشور تحت فشارهای فزاینده واشینگتن قرار گرفت، لذا پاریس بر سر دوراهی قرار گرفت، به گونه‌ای که از یک سو، چشم به منابع انرژی خاورمیانه دارد و از سوی دیگر اتخاذ مواضع یکسان با ایالات متحده، علیه ایران ممکن است در روابط تهران-پاریس خلل ایجاد کند. این مقاله فاقد جنبه نظری است و به شرح وقایع و برخی تحلیل‌ها اکتفا می‌کند.

مقاله بعدی درباره روابط ایران و فرانسه، در اثر سید شمس‌الدین خارقانی و دیگران، «ایران و اتحادیه اروپایی؛ قابلیت‌ها و محدودیت‌ها»<sup>۱</sup> مندرج است. این مقاله ابتدا مبانی سیاست خارجی فرانسه و عوامل تأثیرگذار بر شکل‌گیری آن را تبیین می‌کند و آن‌گاه به سیاست خاورمیانه‌ای فرانسه می‌پردازد. در ادامه، روابط ایران و فرانسه با بیان تاریخچه و تأکید بر وضعیت روابط در دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی و نیز تأثیرات متقابل به قدرت رسیدن سارکوزی بررسی می‌شود. در پایان نیز به فرصت‌ها و موانع گسترش روابط ایران و فرانسه در سطوح بین‌المللی، منطقه‌ای و دوجانبه پرداخته می‌شود. این مقاله نتیجه می‌گیرد که برای به دست آوردن دید روشنی نسبت به سطح انتظارات از رابطه با یک کشور، باید برداشت صحیحی از جایگاه و نفوذ آن در صحنه

۱. تهران: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۸: ۱۵۵-۸۱.

بین‌المللی و منطقه‌ای داشت. از آنجا که فرانسه پویایی اجتماعی و اقتصادی خود را به میزان زیادی از دست داده است و خود را از نزدیکی بیشتر به امریکا ناگزیر می‌بیند و بیشتر در پی آن است که از طریق اتحادیه اروپا، سیاست خارجی خود را پیش ببرد، باید به مجموع این عوامل در نحوه مناسبات آن کشور با ایران توجه داشته باشد. این مقاله نیز فاقد جنبه نظری است و بیشتر کوشیده بر جنبه‌های کاربردی روابط دو کشور تأکید کند.

مقاله سوم با عنوان «Iran and France: Shattered Dreams»<sup>۱</sup> می‌کوشد با استفاده از متغیرهایی مانند جهان‌بینی‌های متضاد، سیاست عربی فرانسه، الزامات مربوط به اتحادیه اروپا، منافع منطقه‌ای متعارض و عامل امریکا و بررسی آن‌ها در چهار دوره زمانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به کمک نوعی روندپژوهی، علل به وخامت گراییدن روابط دو کشور را واکاود. نویسنده در پایان نتیجه می‌گیرد که در هر چهار دوره، جهان‌بینی‌های متضاد نقشی اساسی در شکل‌دهی به روابط دو کشور داشته است. این مقاله تنها با مفروض گرفتن یک رشته از متغیرها و بدون اتخاذ دیدگاه نظری کلان، روابط دو کشور را بررسی کرده است.

## ۲. جایگاه ایران در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی

کشور ایران به لحاظ وسعت، جمعیت، منابع، و موقعیت ژئوپلیتیک خود از این ظرفیت برخوردار است که به قدرت (هژمون) منطقه‌ای تبدیل شود. وسعت ایران چنان ویژگی استراتژیکی به آن بخشیده که هرگونه حمله و تهاجم زمینی به آن را بسیار دشوار ساخته است. این کشور علاوه بر دارا بودن منابع غنی انرژی، از منابع انسانی مطلوب و ماهری نیز برخوردار است که نظیر آن در هیچ کشور دیگری در خاورمیانه مشاهده نمی‌شود. همچنین، به لحاظ جغرافیایی، ایران در نزدیکی بزرگ‌ترین ذخیره منابع انرژی جهان و مشرف بر تنگه استراتژیک هرمز یعنی راه انتقال انرژی قرار دارد.

1. Izadi, P. (2009) "Iran and France: Shattered Dreams", *The Iranian Revolution at 30*, Washington D.C.: Middle East Institute, American University, pp. 168-171.

علاوه بر این، تحولات چند سال اخیر در منطقه، ظرفیت ایران برای تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای را بیش از پیش به فعلیت نزدیک کرده است. از جمله این تحولات عبارت است از فروپاشی رژیم‌های حاکم بر دو کشور همسایه ایران، یعنی عراق و افغانستان که سابقه خصومت با ایران داشتند و قدرت‌یابی حکومت‌هایی در این دو کشور که نیروهای طرفدار ایران در آن‌ها ذی‌نفوذند؛ نفوذ ایران در مناطق دوردست خاورمیانه در لبنان و سرزمین‌های فلسطینی، یعنی در مجاورت مرزهای اسرائیل از طریق گروه‌هایی که روز به روز قدرت‌مندتر می‌شوند و در منازعات سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸م، برتری نظامی اسرائیل را به چالش کشیدند؛ و موفقیت ایران در دستیابی به فناوری هسته‌ای که کاربرد دوگانه و وجه تسلیحاتی بالقوه آن بسیار حساسیت‌برانگیز است به ایران نوعی برتری فناورانه داده است.

در محیط پرهرج و مرجی که دولت‌ها در آن به سر می‌برند، تسلط بر مناطق مختلف جهان به‌ویژه مناطق استراتژیک، مزیت ویژه‌ای است که باید رقبا را از داشتن آن محروم کرد. در چنین وضعیتی، دولت‌ها از یکدیگر هراس پیدا می‌کنند؛ هراسی که از وضعیت حاکم بر نظام بین‌الملل ناشی می‌شود و مبنای تحلیل نظریه رئالیسم تهاجمی در روابط بین‌الملل است. بر مبنای این تحلیل: ۱. اقتداری مرکزی وجود دارد که حاکم بر دولت‌هاست و آن‌ها را در مقابل یکدیگر حمایت می‌کند؛ ۲. دولت‌ها اغلب دارای توانایی و ظرفیت نظامی تهاجمی‌اند؛ ۳. دولت‌ها هرگز نمی‌توانند از نیت هم آگاه باشند (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۵).

در چنین فضایی، قدرت‌های بزرگ تلاش می‌کنند قدرت خود را افزایش دهند، به گونه‌ای که از رقبای خود قدرت‌مندتر شوند و در صورت امکان به موقعیت هژمون دست پیدا کنند. در نتیجه، اگر دولتی توانست به اندازه‌ای قدرت‌مند شود که بر نظام بین‌الملل سلطه پیدا کند، در آن صورت می‌توان گفت بر کل جهان سلطه پیدا کرده و به هژمون جهانی تبدیل شده است. اما از دیدگاه مکتب رئالیسم تهاجمی، تبدیل شدن به هژمون جهانی ناممکن است. این امر تنها در صورتی امکان‌پذیر می‌شود که یک دولت

از نظر دسترسی به سلاح‌های هسته‌ای، نسبت به سایر دولت‌ها به برتری قاطع و چشمگیری دست یابد. اما ملاحظات ژئوپلیتیکی مانع از آن می‌شود که یک دولت چنین موقعیتی پیدا کند. با وجود اینکه در حال حاضر، ایالات متحده قدرت‌مندترین دولت در نظام بین‌الملل به حساب می‌آید تنها می‌توان آن را در نیمکره غربی دارای هژمونی دانست؛ زیرا به دلیل وضعیت جغرافیایی خاص خود، قادر به استقرار و نمایش قدرت در خاک دولت‌های رقیب در آن سوی اقیانوس‌ها نیست. در اینجا، آب‌های اقیانوس نیروی بازدارنده ایالات متحده برای تبدیل شدن به هژمون جهانی است. در واقع، تاریخ بشر هرگز تاکنون شاهد هژمون جهانی نبوده و در آینده نیز احتمالاً شاهد چنین وضعیتی نخواهد بود (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۴۷). بنابراین، حداکثر چیزی که یک قدرت می‌تواند امید به کسب آن داشته باشد، موقعیت هژمونی منطقه‌ای است.

هژمون منطقه‌ای برخلاف هژمون جهانی که بر کل جهان سلطه دارد، تنها بر یک منطقه جغرافیایی خاص تسلط پیدا می‌کند. هژمون منطقه‌ای معمولاً از این توانایی برخوردار است که بر منطقه مجاور خود از راه زمین تسلط پیدا کند. ایالات متحده در صد سال گذشته، هژمون منطقه‌ای در نیمکره غربی بوده است و هیچ یک از دولت‌های این منطقه یارای به چالش کشیدن آن را نداشته‌اند. معمولاً دولت‌هایی که در منطقه خود به هژمون تبدیل می‌شوند، تلاش می‌کنند مانع رشد قدرت‌های بزرگ در مناطق دیگر و تبدیل شدن آن‌ها به هژمون در مناطق خود شوند. آن‌ها نمی‌خواهند رقبای هم‌تراز در مناطق دیگر جهان پیدا کنند؛ زیرا در آن صورت ممکن است به دشمنانی قدرت‌مند تبدیل شوند و تهدیدی بزرگ ایجاد کنند. حالت ایده‌آل برای هژمون منطقه‌ای این است که در هر یک از مناطق دیگر، دست‌کم دو قدرت بزرگ وجود داشته باشند که قدرت یکدیگر را خنثی کنند.

دولت‌ها برای رسیدن به مقام هژمون منطقه‌ای تلاش می‌کنند تا به سه هدف عملیاتی دست یابند. نخست، قدرت‌های بزرگ می‌کوشند به جایگاه بزرگ‌ترین نیروی نظامی در منطقه خود دست یابند. به ویژه، می‌کوشند بر موازنه نیروهای زمینی سیطره

پیدا کنند؛ زیرا قدرت زمینی مهم‌ترین وسیله برای اجبار و ابزار نظامی اصلی برای تصرف و کنترل سرزمین است؛ موضوعی که هدف سیاسی عالی برای دولت‌های سرزمینی است.

دوم، هدف دولت‌ها به حداکثر رساندن سهم خود از ثروت جهان است، چرا که قدرت اقتصادی پیش‌شرط مهمی برای قدرت نظامی است.

سوم، دولت‌ها می‌کوشند به برتری هسته‌ای دست پیدا کنند؛ گرچه دستیابی به برتری هسته‌ای تقریباً ناممکن است. آن‌گونه که مرشایمر استدلال می‌کند، قدرت‌های بزرگ احتمالاً به زندگی در جهانی قانع نخواهند بود که در آن نسبت به حمله هسته‌ای از جانب دیگر قدرت‌های بزرگ آسیب‌پذیر باشند. برتری هسته‌ای این خطر را از میان خواهد برد. مطمئناً مرشایمر می‌پذیرد که خطر حمله هسته‌ای در «جهان نابودی قطعی متقابل» اندک است. با وجود این، خاطرنشان می‌سازد که خطر، هرچند اندک باشد، واقعی است.

حال باید دید دولت‌ها چه استراتژی‌هایی برای دستیابی به هدف نهایی خود (جایگاه هژمون منطقه‌ای) به کار می‌گیرند. مرشایمر این استراتژی‌ها را به دو استراتژی کلی سیاست خارجی تقسیم می‌کند: استراتژی اول، هدف افزایش قدرت نسبی را تعقیب می‌کند، در حالی که استراتژی دوم در راستای ممانعت از دستیابی به قدرت نسبی از سوی متجاوزان بالقوه است. از این رو، به حداکثر رساندن امنیت به یک بازی دوطرفه تبدیل می‌شود که در آن دولت‌ها نه تنها باید تلاش کنند به قدرت نسبی بیشتری دست یابند؛ بلکه همچنین باید مانع شوند که دیگران به قدرت نسبی دست پیدا کنند.

از دیدگاه مرشایمر، استراتژی اصلی برای ممانعت از تجاوز نه جنگ، موازنه‌سازی است. موازنه‌سازی به معنای برعهده گرفتن مسئولیت مستقیم برای بازداشتن متجاوز بالقوه از طریق تقویت بنیه نظامی در داخل (موازنه‌سازی داخلی) یا از طریق تشکیل اتحادهای بین‌المللی (موازنه‌سازی خارجی) یا ترکیبی از این دو است. از دیدگاه مرشایمر



دولت‌ها به این دلیل به اتحادها می‌پیوندند که بارِ بازداشتن یک متجاوز از حمله یا جنگ، بین تمامی متحدان تقسیم شود.

الزام‌های هژمونی در سطح منطقه‌ای حکم می‌کند که از ظهور قدرت رقیب که هژمونی را به چالش بکشد، جلوگیری شود. مرشایمر با اشاره به استراتژی امنیت ملی آمریکا در دوران جرج بوش، کنترل قدرت‌های در حال ظهور را برای حفظ موقعیت مسلط این کشور در توازن قوای جهانی پررنگ می‌بیند (Mearsheimer, 2006). در این میان، اگر دولتی که نامزد کسب موقعیت هژمون منطقه‌ای در منطقه حساس خاورمیانه است، از قابلیت ویژه‌ای نظیر تجهیز به فناوری هسته‌ای برخوردار باشد، تهدید آمیزتر تلقی می‌شود و مقابله با آن ضرورت بیشتری پیدا می‌کند؛ از همین رو، مهار ایران از راه‌های مختلف به عنوان کشوری که از دیدگاه غرب می‌تواند از طریق مجاورت با کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و با استفاده از نیروهای تحت نفوذ خود (حزب‌الله و حماس) تهدیداتی را متوجه این کشورها و اسرائیل کند، و امنیت قدرت‌های بزرگ را از طریق تسلط بر جریان انتقال انرژی و نیز وارد شدن به باشگاه هسته‌ای تهدید کند، در دستور کار آمریکا و دیگر متحدان آن قرار گرفته است.

قدرت‌یابی ایران که نشأت گرفته از آمیزه‌ای از قابلیت‌های طبیعی، شرایط مساعد ژئوپلیتیک، و توانایی‌های اکتسابی است، چالش‌هایی را در حوزه خلیج فارس، منطقه خاورمیانه، و در سطح بین‌الملل پدید آورده است. این چالش‌ها در درجه نخست، متوجه آمریکا به عنوان قدرتی است که مدعی هژمونی جهانی است، اما باید دید فرانسه، چگونه به این وضعیت واکنش نشان داده است. فرانسه کشوری است که از یک سو در منطقه خاورمیانه حضور تاریخی داشته و منافع در آن برای خود تعریف کرده است و از سوی دیگر، به عنوان عضو دائم شورای امنیت ملل متحد، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، گروه هشت، گروه بیست، و اتحادیه اروپا خود را از جمله حافظان وضع موجود می‌داند و در قالب همراهی با آمریکا نسبت به مسائلی حساسیت نشان می‌دهد که سبب برهم خوردن وضع موجود شود.

### ۳. اهداف سیاست خارجی فرانسه

بررسی اهداف و اولویتهای سیاست خارجی فرانسه در دو سطح بین‌المللی و منطقه‌ای، به‌ویژه در منطقه خاورمیانه برای درک بهتر نحوه واکنش این کشور به چالش‌های فوق، ضروری است. در این بخش، ضمن مرور سیر تحول اصول و اهداف سیاست خارجی فرانسه از زمان تأسیس جمهوری پنجم، به نحوه سازگاری این اصول و اهداف، با شرایط جدید پس از جنگ سرد و سپس به اهداف و منافع می‌پردازیم که فرانسه مشخصاً در خاورمیانه دنبال می‌کند.

#### ۱.۳. اهداف و اولویتهای سیاست خارجی فرانسه در سطح بین‌المللی

محور اصلی سیاست خارجی فرانسه از زمان تأسیس جمهوری پنجم و زمامداری ژنرال دوگل که بر مبنای اصول به اصطلاح گلیستی پایه‌گذاری شد، مبتنی بر این بود که فرانسه برای بقای خود و نیز حفظ مجد و عظمت خود نباید به هیچ کشور خارجی متکی باشد و از هیچ یک از دو ابرقدرت (امریکا و شوروی) پیروی محض کند. بنابر اندیشه‌های گلیستی، سلطه آمریکا بر صحنه سیاست بین‌الملل، دیگر جایی برای نقش‌آفرینی قدرتی مانند فرانسه باقی نمی‌گذارد (Meunier, 2006). دوگل بر ضرورت «راه سوم» تأکید می‌کرد که به این معنا بود که یک اروپای قوی و یک فرانسه قوی در اروپا می‌تواند زمینه‌ساز ظهور نظام بین‌الملل چند قطبی شود (Boniface, 1998). این امر در واقع، مفهومی ایدئولوژیک نبود، بلکه مفهومی ژئوپلیتیک بود که به توزیع قدرت در نظام بین‌الملل اشاره داشت. بر این اساس، اولویتهای سیاست خارجی و امنیتی فرانسه به صورت زیر تعیین شد:

- ساخت سلاح هسته‌ای ملی (نیروی ضربتی)<sup>۱</sup>
- تأکید بر دیپلماسی بین دو بلوک (نگاه به شرق)<sup>۲</sup>
- بر عهده گرفتن تعهدات جهانی وسیع (سیاست همه جانبه)<sup>۳</sup>
- اروپایی‌سازی سیاست‌ها (ایجاد یک اروپا از اقیانوس اطلس تا اورال) (Pachta, 2003:8).

1. Force de frappe  
2. Politique de l'Est  
3. Tous azimuts

در دوران جنگ سرد، فرانسه با پیگیری این سیاست می‌توانست در سه جبهه به ایفای نقش موازنه‌گری پردازد و بدین ترتیب، حیثیت و نفوذ خود را در صحنه سیاست بین‌المللی ارتقا بخشد. نخست اینکه می‌توانست با توجه به استقلالی که در سیاست خارجی خود داشت، به انجام مانورهای سیاسی بین دو بلوک شرق و غرب پردازد. دوم اینکه می‌توانست در اروپای غربی مانعی در برابر افزایش بیش از حد نفوذ امریکا باشد. همچنین، با توجه به اینکه بریتانیا «اسب تروای» امریکا محسوب می‌شد و از احیای قدرت آلمان نیز بیم و هراس وجود داشت، می‌توانست نقش قدرت توازن‌بخش را در میان دولت‌های اروپایی ایفا کند (Pachta, 2003:8).

علاوه بر این، فرانسه در جهان، برای خود در اشاعه ارزش‌های فرانسوی رسالتی جهانی قائل بود. فرانسه در آن سال‌ها تلاش می‌کرد در معادلات بین‌المللی با استفاده از مشی مستقل، نقش مؤثری به عهده گیرد و با حفظ نفوذ در تصمیم‌های جهانی بیشتر از طریق عضویت دائم در شورای امنیت، در شکل‌دهی به ابتکارات جامعه اروپایی سهم عمده‌ای ایفا کند. همچنین، برخورداری از قدرت هسته‌ای مستقل برای فرانسه از جمله لوازم ایفای چنین نقش‌هایی بود. در کنار این‌ها، برقراری روابط نزدیک با بخش‌هایی از جهان عرب و مستعمره‌های سابق، از دیگر اهداف فرانسه به شمار می‌آمد.

با سقوط دیوار برلین و فروپاشی اتحاد شوروی و متعاقباً پایان جنگ سرد، از نفوذ و اهمیت فرانسه در شطرنج سیاست بین‌المللی کاسته شد. در چنین شرایطی، فرانسه تلاش کرد سیاست خارجی خود را بازتعریف کند تا همچنان بتواند در عرصه روابط بین‌الملل نقش مؤثری ایفا کند. از آنجا که فرانسه قادر نبود سیاست خارجی خود را از سایه سنگین «گلیسم» رهایی بخشد، با اتکای بیشتر بر اتحادیه اروپا برای پیشبرد سیاست‌های خود و تأکید بر اصل چندجانبه‌گرایی سعی کرد میان شرایط جدید و سیاست خارجی گلیستی آشتی برقرار سازد. با این حال، به دنبال رویدادهای ۱۱ سپتامبر، فرانسه بر اساس سیاست‌های سنتی و تأکید خود بر چندجانبه‌گرایی، به اتفاق آلمان، با حمله امریکا به عراق به مخالفت برخاست. این مخالفت باعث شد تا فرانسه

تحت فشار امریکا قرارگیرد و با دور ماندن از صحنه، سیاست خارجی آن حالت انفعالی پیدا کند.

با روی کار آمدن نیکلا سارکوزی در می ۲۰۰۷م، وی برای سازگار کردن بیشتر سیاست خارجی فرانسه با مقتضیات جدید، تلاش کرد سیاست‌های خود را با امریکا همسوتر سازد و در همین راستا، بار دیگر فرانسه را در آوریل ۲۰۰۹م، به فرماندهی نظامی ناتو بازگرداند. در نتیجه این سیاست‌ها، برخی صاحب‌نظران معتقد شدند که آتلانتیک‌گرایی به طور کامل در سیاست خارجی فرانسه جایگزین اصول گلیستی شده است (Vaïsse, 2008:5). با وجود این، برخی از کارشناسان، این گسست از گذشته را چندان عمیق و رادیکال نمی‌پندارند و آن را ادامه جرح و تعدیل‌های لازم در سیاست‌های سنتی برای انطباق با شرایط جدید جهت نقش‌آفرینی بیشتر و به دست آوردن قدرت مانور بیشتر ارزیابی می‌کنند و آن را تغییری تاکتیکی به حساب می‌آورند. همچنین، برخی از صاحب‌نظران ویژگی‌های شخصیتی و منش سارکوزی و نیز رابطه ویژه او با اسرائیل، با توجه به تبار یهودی او را در شکل‌گیری سیاست خارجی او دخیل می‌دانند؛ شخصیت جاه‌طلب، ماجراجو و جنجالی او که همواره می‌خواست توجه‌ها را به سوی خود جلب کند و با اظهارنظرهای تند و سخنان سخیف جنجال‌آفرینی کند. وی می‌کوشید در حل مسائل بین‌المللی پیش‌گام باشد؛ به همین دلیل، در عملیات نظامی لیبی، برای حفاظت از جان غیرنظامیان، با ایجاد منطقه پرواز ممنوع که با مجوز شورای امنیت صورت گرفت، هواپیماهای جنگنده فرانسوی در حمله پیشگام شدند. سارکوزی همچنین کوشید با محافل یهودی و دولت اسرائیل روابط نزدیک‌تری برقرار کند و اولین رئیس جمهور فرانسه بود که در شورای نمایندگان نهادهای یهودی فرانسه (CRIF)<sup>۱</sup> به سخنرانی پرداخت. با این حال، می‌توان اظهار داشت سیاست جدید سارکوزی نوعی بازتعریف اصول گلیستی با حفظ جوهره اصلی آن، یعنی حفظ نفوذ فرانسه در معادلات بین‌المللی، بوده است. به عبارتی، فرانسه

1. Conseil Représentatif des Institutions juives de France

در شرایطی که از وسایل و امکانات کافی برخوردار نیست، می‌کوشد جاه‌طلبی‌های سیاسی یک قدرت بزرگ را حفظ کند. در وضعیتی که امریکا به دنبال حمله به افغانستان و عراق با چالش‌های بزرگی روبه‌روست، سارکوزی به این نتیجه رسید که از طریق کمک به امریکا برای حل مسائل امنیتی می‌تواند فرصت‌های جدیدی برای نقش‌آفرینی در سطح بین‌المللی پیدا کند؛ به عبارتی، فرانسه در این مقطع تصمیم گرفت تا استراتژی همراهی بیشتر با امریکا را پیشه کند و دیگر در پی تقابل با امریکا و بهره‌گیری از کشورهای معارض با آن برنیاید.

در شرایط جدید، اهداف و اولویت‌های سیاست خارجی و امنیتی فرانسه عمدتاً بر محور تهدیدهایی شکل گرفت که در سه حوزه امنیت بین‌الملل، اقتصاد بین‌الملل و محیط زیست متوجه این کشور است:

۱. امنیت بین‌الملل. مقابله با تروریسم، اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، جنایات سازمان‌یافته، قاچاق مواد مخدر و مهاجرت‌های غیرقانونی؛

۲. اقتصاد بین‌الملل. فائق آمدن بر بحران اقتصادی جهانی و به خطر افتادن یورو یا پول واحد اروپایی در نتیجه کسر بودجه عظیم برخی کشورهای عضو این حوزه و حفظ امنیت انرژی؛

۳. محیط زیست. مقابله با آثار افزایش انتشار گازهای گلخانه‌ای از جمله تغییرات آب و هوایی و گرمایش زمین، و تولید انرژی پاک.

در این راستا، فرانسه می‌کوشد که در کنار پیگیری اهداف مزبور، از طریق به حاشیه کشاندن نیروهای افراطی از قبیل القاعده از یک سو، و تقویت نیروهای میانه‌رو در کشورهای مسلمان از سوی دیگر، کمک کند. دکترین نظامی جدید فرانسه نیز که در قالب کتاب سفید در سال ۲۰۰۸م انتشار یافت، بر تجدید ساختار شبکه‌های پایگاه‌های نظامی این کشور و قائل شدن اولویت برای مناطق حیاتی و استراتژیک مانند حوزه خلیج فارس به جای مناطق نفوذ سنتی فرانسه تأکید می‌کرد (Moran, 2008). همچنین، فرانسه در پی جذب قدرت‌های نوظهور در نظم جدید جهانی مانند چین، هند و برزیل

از طریق شرکت دادن آن‌ها در تصمیم‌گیری‌ها از طریق گروه ۲۰ است؛ در دیدگاه فرانسه باید با جذب این قدرت‌ها آن‌ها را به رعایت قواعد بازی وادار کرد.

### ۲.۳. اهداف و اولویت‌های سیاست خارجی فرانسه در منطقه خاورمیانه

حضور تاریخی فرانسه در خاورمیانه به سوابق استعماری این کشور در شمال آفریقا در قرن ۱۹ و نیمه نخست قرن ۲۰ و قیمومت فرانسه بر لبنان و سوریه در فاصله بین دو جنگ جهانی بازمی‌گردد. در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، فرانسه با مبارزات استقلال‌طلبانه اعراب در سرزمین‌های مستعمره خود در شمال آفریقا، روبه‌رو بود. از همین رو، به ناسیونالیسم عرب با سوءظن می‌نگریست که در آن زمان از ناصر، رئیس‌جمهور وقت مصر، الهام می‌گرفت. در نتیجه، در آن زمان این کشور به حمایت از اسرائیل گرایش یافت. با استقلال کشورهای شمال آفریقا، فرانسه درصدد تجدید نظر در روابط خود با اسرائیل برآمد؛ زیرا از یک سو، به منابع انرژی منطقه چشم داشت و از سوی دیگر، جهان عرب را بازار پرمفعتی برای تسلیحات و سایر محصولات ساخت فرانسه تلقی می‌کرد. این تجدید نظر پایه‌های «سیاست عربی فرانسه» را بنا نهاد. سیاست مزبور همچنین بر پایه این اعتقاد ژنرال دوگل شکل گرفت که فرانسه باید در اروپا در برابر آلمان و در حوزه آتلانتیک در برابر محور امریکا-انگلیس وزنه متقابلی باشد و در حوزه مدیترانه نیز عمق راهبردی کسب کند (Saint-Prot, 2007:53). این سیاست در سال‌های بعد، بیش از هر جای دیگر، در عراق نمود پیدا کرد، به طوری که فرانسه پس از اتحاد جماهیر شوروی، به بزرگ‌ترین تأمین‌کننده اسلحه برای عراق تبدیل شد. کمک‌های نظامی فرانسه به عراق، به‌ویژه در جریان جنگ ایران و عراق، بیش از هر زمان دیگری مشهود بود. علاوه بر عراق، فرانسه همواره توجه ویژه‌ای به لبنان داشته است و به طور سنتی حامی مسیحیان این کشور به حساب می‌آید. این کشور در نیروهای حافظ صلح سازمان ملل در لبنان موسوم به یونیفیل<sup>۱</sup> مشارکت داشت

1. United Nations Interim Force in Lebanon

و در سال ۲۰۱۲م، ۲۰۰۰ نظامی در اختیار این نیروها قرار داده است. همچنین، از دهه ۱۹۹۰م به بعد، ارتقای روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، به ویژه امارات متحده عربی و قطر در دستور کار سیاست خارجی فرانسه قرار گرفت.

به طور کلی، رویکرد سیاست خارجی فرانسه در منطقه خاورمیانه و حوزه خلیج فارس، بر محور عوامل زیر شکل گرفته است:

- تضمین عرضه انرژی. با توجه به وجود منابع عظیم نفت در خلیج فارس و نیاز فرانسه به نفت این منطقه، برقراری امنیت و ثبات و تضمین عبور امن و آزاد نفت در این ناحیه، از اولویت‌های سیاست خارجی فرانسه است. در سال ۲۰۰۸م، فرانسه دو میلیون و سیصد و هشتاد و شش هزار بشکه نفت در روز وارد کرد و عربستان سعودی پس از نروژ، دومین منبع تأمین نفت فرانسه بود. به طور کلی، فرانسه حدود ۳۰ درصد از نیازهای نفتی خود را از منطقه خاورمیانه تأمین می‌کند (MEEDEEM, 2008).

- بازار صادراتی. فرانسه کشوری صنعتی است و در نتیجه، همواره برای محصولات خود به دنبال بازار می‌گردد. منطقه خاورمیانه نیز به سبب جمعیت زیاد و وجود منابع درآمدزای نفتی، بازار خوبی برای محصولات فرانسه به شمار می‌رود. بر اساس آمارها، این کشور نخستین شریک تجاری مراکش، الجزایر و تونس؛ دومین شریک تجاری لبنان و سوریه؛ و سومین شریک تجاری مصر است (Guitta, 2005). همچنین، در سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸م، حدود ۴۰ درصد از صادرات تسلیحاتی فرانسه به خاورمیانه روانه شد و از این میان، امارات متحده عربی به‌تنهایی ۳۲ درصد این صادرات را به خود اختصاص داده است (Bromley, Holtom, Perlo-Freeman & Wezeman, 2009). از سوی دیگر، در سال‌های اخیر، فرانسه با توجه به مزیت نسبی خود در زمینه فناوری هسته‌ای و تقاضای کشورهای منطقه برای برخورداری از مزایای این فناوری کوشیده تا در این زمینه

به همکاری با کشورهای خاورمیانه پردازد. امضای قراردادهای همکاری هسته‌ای با لیبی، الجزایر و امارات متحده عربی، امضای یادداشت تفاهم با قطر، انجام مذاکرات مقدماتی با مراکش و اردن و پیشنهاد عقد قرارداد با مصر و عربستان سعودی در این راستا قابل اشاره است (Hershco, 2008;2).

• تثبیت نفوذ سیاسی. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، فرانسه در محیط جدید بین‌المللی، برای تأثیرگذاری و نظارت بیشتر بر امور، در دکترین نظامی جدید خود، بر افزایش حضور نظامی در مناطق حیاتی و استراتژیک به جای مناطق نفوذ سنتی تأکید کرده است. تأسیس پایگاه نظامی در امارات که در قالب قراردادهای فروش تسلیحات توجیه شده است، حکایت از چند موضوع دارد: یکی آنکه فرانسه به دنبال از دست دادن جای پای خود در عراق و تضعیف موقعیتش در لبنان، اینک در تلاش است تا سیاست عربی خود را به حاشیه جنوبی خلیج فارس معطوف کند و در این میان، امارات متحده عربی را شریک اصلی خود می‌داند. فرانسه علاوه بر عقد قراردادهای پرسود با امارات، برای فروش تسلیحات و احداث نیروگاه‌های هسته‌ای، قراردادی دفاعی نیز با این کشور به امضا رسانده که به موجب آن، در صورت در معرض حمله قرار گرفتن این کشور، از آن پشتیبانی نظامی خواهد کرد. دوم آنکه هر چند این پایگاه گنجایش بیش از ۵۰۰ نیرو را ندارد، می‌تواند در صورت وقوع هرگونه درگیری در منطقه، برای مأموریت‌های نظامی و لجستیکی مختلف از جمله کمک به بازنگه داشتن تنگه هرمز نقش ایفا کند. سوم اینکه تأسیس این پایگاه یکی از دستاوردهای سیاست همسویی دولت سارکوزی با امریکا است، در غیر این صورت، بعید به نظر می‌آید امریکا چنین اجازه‌ای به فرانسه بدهد. نکته آخر آنکه نزدیکی کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، از جمله امارات، به قدرت‌های اروپایی و تا حدودی اتکا به آن‌ها موجب تنوع‌بخشی به حامیان این کشورها از نظر داخلی و بین‌المللی می‌شود و به تقویت موضع آن‌ها می‌انجامد. به هر حال، به قول



ژوزف باهو<sup>۱</sup>، از کارشناسان فرانسوی منطقه، «پایگاه‌سازی فرانسه در این منطقه حساس جهان، گویای چگونگی نقش‌آفرینی و حضور فرانسه در پانزده سال آینده است» (Direct Matin, 2009).

افزون بر این، حضور ۳۷۵۰ نیروی فرانسوی در افغانستان، برای کمک به برقراری ثبات در قالب ایساف<sup>۲</sup>، از یک سو نشان از مشارکت فرانسه برای کاسته شدن از بار آمریکا در افغانستان دارد، هرچند به دلایل ملاحظات داخلی قادر به اعزام نیروهای بیشتری نیست، و از سوی دیگر بیانگر تلاش فرانسه برای حفظ موقعیت و نفوذ خود در منطقه و نیز بهره‌برداری از مزایای آتی ناشی از آن است.

یکی دیگر از اقدامات فرانسه برای بسط نفوذ خود در منطقه خاورمیانه، ابتکار «اتحاد برای مدیترانه»<sup>۳</sup> بوده است. هر چند این ابتکار، از زمان اجرایی شدن آن در سال ۲۰۰۸م تاکنون دستاورد ملموسی نداشته است (Belkin, 2009: 9)، با این حال، اهدافی قابل توجه است که فرانسه در ورای اهداف اولیه اعلام شده این نهاد دنبال می‌کند؛ یعنی مقابله با تروریسم و مهاجرت‌های قانونی، تلاش برای توسعه منابع انرژی جایگزین، افزایش مبادلات تجاری، پاکسازی دریای مدیترانه و حفظ محیط زیست آن و توسعه پایدار. از یک سو، این اقدام فرانسه در سطح اتحادیه اروپا در رقابت با آلمان صورت گرفته که حوزه نفوذ خود را در شرق گسترش داده است؛ از سوی دیگر، متفی ساختن عضویت کامل ترکیه در اتحادیه اروپا با مشارکت دادن آن در این شکل منطقه‌ای، فراهم کردن زمینه برای عادی‌سازی روابط با اسرائیل و پذیرش آن توسط کشورهای منطقه، و تأثیرگذاری بر جوامع مسلمان کشورهای منطقه مدیترانه از رهگذر جذب بیشتر آن‌ها به سمت ارزش‌های غربی و به حاشیه راندن شکل‌های رادیکال اسلامی در این کشورها، از جمله دیگر اهداف فرانسه به شمار می‌آید (ایزدی، ۱۳۸۷: ۹۳).

اشاعه نفوذ فرهنگی. فرانسه همواره از ابزارهای فرهنگی برای اشاعه نفوذ خود

---

1. Joseph Bahout  
2. International Security Assistance Force  
3. Union for the Mediterranean

استفاده کرده است. این مسئله در خاورمیانه به دلیل وجود مستعمره‌ها و کشورهای تحت قیمومت فرانسه، به‌ویژه در لبنان و سوریه و شمال آفریقا بیشتر مصداق دارد که سابقه‌آشنایی با زبان و فرهنگ فرانسه دارند. تأسیس سازمان فرانکوفونی<sup>۱</sup> با هدف کمک به حفظ موقعیت زبان و فرهنگ فرانسه در این کشورها و گسترش مبادلات فرهنگی با آن‌ها صورت گرفته است. علاوه بر این کشورها، فرانسه برای افزایش نفوذ خود در حاشیه جنوبی خلیج فارس، به گشایش شعبه دانشگاه سوربن در سال ۲۰۰۶م و افتتاح شعبه موزه لوور در سال ۲۰۱۲م در امارات اقدام کرده است.

ملاحظات مربوط به جمعیت مسلمان. فرانسه به‌ویژه در دهه‌های اخیر، شاهد تغییر در ترکیب جمعیت‌شناختی خود بوده است. امروزه، حداقل ده درصد جمعیت ۶۲ میلیون نفری فرانسه را مسلمانان تشکیل می‌دهند و بر اساس پیش‌بینی‌ها و با توجه به میزان بالای زاد و ولد مسلمانان، انتظار می‌رود تا سال ۲۰۳۰م این رقم به ۲۵ درصد افزایش یابد (Guitta, 2005). حضور این تعداد مسلمان در فرانسه، باعث شده تا دولت این کشور به مسائل خاورمیانه توجه بیشتری نشان دهد؛ زیرا هرگونه درگیری در این منطقه به‌ویژه میان اعراب و اسرائیل، می‌تواند بازتاب‌های منفی در امنیت داخلی فرانسه داشته باشد. همچنین، فرانسه از گسترش نفوذ گروه‌های اسلامی رادیکال در جهان اسلام و احتمال الهام گرفتن مسلمانان فرانسه از آن‌ها، که از برخی تبعیض‌های اجتماعی و اقتصادی رنج می‌برند، بسیار نگران است؛ از همین رو، به شدت به دنبال منزوی ساختن و به حاشیه راندن این گروه‌ها و تقویت نیروهای میانه‌رو در جهان اسلام است.

#### ۴. حوزه‌های اصطکاک منافع

با توجه به افزایش نفوذ ایران در منطقه، به دنبال سقوط رژیم بعث در عراق و حکومت طالبان در افغانستان، و پیشرفت‌های قابل ملاحظه ایران در زمینه دستیابی به فناوری هسته‌ای، به بررسی حوزه‌های اصطکاک منافع دو کشور در دو سطح بین‌المللی و منطقه‌ای می‌پردازیم. این بررسی در پرتو این دیدگاه نظری صورت می‌گیرد که

---

1. Francophony

جلوگیری از ظهور یک قدرت منطقه‌ای از دیدگاه سایر قدرت‌ها ضرورت دارد و باید به هر وسیله ممکن اعم از موازنه‌سازی، محدودسازی یا مهار از این امر پیشگیری کرد.

#### ۱.۴. سطح بین‌المللی

در سطح بین‌المللی، آنچه در ظاهر موجبات نگرانی فرانسه را مانند دیگر قدرت‌های جهانی فراهم کرده، مسئله هسته‌ای ایران است. از نظر فرانسه، این مسئله امنیت بین‌الملل را به مخاطره می‌اندازد. در همین راستا، مقام‌های فرانسوی از جمله برنار کوشنر<sup>۱</sup>، وزیر خارجه سابق فرانسه، و شخص سارکوزی، بارها از «بمب ایرانی» یا «بمباران ایران» سخن رانده‌اند (Reuters, 2008). ورود ایران به باشگاه هسته‌ای علاوه بر اینکه از انحصار هسته‌ای قدرت‌هایی مانند فرانسه می‌کاهد، نگرانی‌هایی از قبیل درگرفتن رقابت هسته‌ای در منطقه و احتمال حمله اسرائیل به ایران را به وجود می‌آورد که کل منطقه خاورمیانه را با بی‌ثباتی مواجه می‌سازد. در این باره، سارکوزی برنامه هسته‌ای ایران را خطرناک و عامل شعله‌ور شدن نزاع در خاورمیانه در صورت حمله اسرائیل دانست و خواستار متوقف ساختن آن با اعمال تحریم‌های بیشتر علیه ایران شد (Cody, 2009). فرانسه دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای را از جمله عوامل برهم‌زننده ثبات در نظم بین‌الملل موجود تلقی کرد و به عنوان یکی از پنج عضو دائم شورای امنیت و با توجه به ملاحظات خاص خود که در زمینه‌های دیگر نیز ایران را مایه خطر و تهدید می‌دانست، در اعلام ضرورت اعمال فشار بر ایران، نقش پیشتاز را ایفا کرد؛ به طوری که وقتی اوباما در آغاز دوره ریاست جمهوری خود، خواستار برقراری تماس مستقیم و بدون قید و شرط با ایران شد، سارکوزی اعلام کرد: «من قویاً امیدوارم رئیس جمهور جدید امریکا، آقای اوباما، در هر گونه تماس و گفت‌وگوی مستقیم با ایران موضع سخت و محکمی در برابر برنامه هسته‌ای ایران اتخاذ کند» (Reuters, 2009). به نظر می‌رسد این موضع سارکوزی تنها این‌گونه قابل توضیح باشد که دستیابی ایران به قابلیت‌های خاص، این کشور را برای ارتقا به موقعیت هژمون منطقه‌ای و به دنبال آن

---

1. Bernard Kouchner

به خطر افتادن موقعیت فرانسه در منطقه، در وضعیت مساعدتری قرار می‌دهد. همان‌گونه که والت ابراز داشته است: «دستیابی دولت‌ها به توانایی‌های ویژه می‌تواند بر قابلیت تهدیدزایی آن‌ها بیفزاید» (Walt, 1990: 148). با توجه به اینکه خاورمیانه برای فرانسه، به دلایلی که گفته شد اهمیت زیادی دارد، برخورداری ایران از توانایی‌های هسته‌ای، ضمن اینکه چالشی در سطح بین‌المللی ایجاد می‌کند، در حکم ضریب قدرتی برای قدرت منطقه‌ای ایران است.

#### ۲.۴. سطح منطقه‌ای

در سطح منطقه‌ای، همان‌گونه که در بالا اشاره شد، حوزه‌های اصطکاک میان ایران و فرانسه بیشتر شامل حوزه‌های نفوذ سنتی فرانسه است؛ از جمله لبنان که فرانسه با آن پیوندهای تاریخی و عاطفی دارد. همچنین، می‌توان از حوزه خلیج فارس نام برد که ضمن داشتن موقعیت استراتژیک، به بازاری پرسود برای فناوری و محصولات فرانسه تبدیل شده است و فرانسه می‌کوشد با استفاده از کشورهای این حوزه، به نوعی موازنه‌سازی با ایران نیز روی آورد.

- **لبنان.** به دنبال عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰م، با پایداری گروه شیعه حزب‌الله، صحنه سیاسی این کشور تحت‌الشعاع این گروه قرار گرفت. از همان زمان، به دلیل هراس از برهم‌خوردن موازنه قوای سیاسی ظریفی که در لبنان حاکم بود، قدرت‌هایی مانند فرانسه و آمریکا از نفوذ بیش از حد این گروه در لبنان نگران بودند و احتمال قبضه شدن قدرت توسط این گروه را می‌دادند. از همین رو، با استناد به قرارداد طائف در سال ۱۸۸۹م، که به جنگ داخلی در لبنان پایان داد، به ابتکار فرانسه و آمریکا، قطعنامه ۱۵۵۹ مبنی بر خلع سلاح کلیه نیروهای نظامی در لبنان در سپتامبر ۲۰۰۴م، در شورای امنیت به تصویب رسید. در فوریه ۲۰۰۵م، رفیق حریری، نخست‌وزیر لبنان به قتل رسید و با نشانه رفتن انگشت اتهام به سوی حزب‌الله، در دو قطعنامه دیگر (۱۶۸۰ و ۱۷۰۱)، شورای امنیت خواستار اجرای مفاد قطعنامه ۱۵۵۹ مبنی بر خلع سلاح حزب‌الله و علاوه بر آن تشکیل یک دادگاه بین‌المللی برای رسیدگی به

قتل رفیق حریری شد. با این حال، وقوع جنگ ۳۳ روزه و ناکامی اسرائیل در رسیدن به اهداف نظامی خود، بیش از پیش بر قدرت حزب‌الله افزود و آسیب‌پذیری‌های اسرائیل را آشکار ساخت. در این میان، فرانسه که با نیروهای حافظ صلح سازمان ملل و حائل بین نیروهای اسرائیلی و حزب‌الله مشارکت دارد، علاوه بر اینکه نفوذ خود را در لبنان متزلزل می‌دید، از به خطر افتادن جان سربازان خود نیز شدیداً نگران شد. از نظر فرانسه، گروه حزب‌الله تحت حمایت ایران قرار دارد و بازوی استراتژیک ایران برای نفوذ در لبنان محسوب می‌شود. فرانسه زمانی می‌کوشید برای ختنی کردن نفوذ ایران در لبنان، به سوریه نزدیک شود که از دیرباز در لبنان نفوذ داشته است، و این کشور را از ایران و حزب‌الله دور کند. اما در این سیاست خود ناکام ماند و اینک به وقوع تحولات سیاسی جدید در سوریه و سقوط بشار اسد دل بسته است؛ در نتیجه، می‌توان گفت فرانسه تهدید حزب‌الله و به دنبال آن ایران را برای منافع خود در لبنان بسیار جدی تلقی می‌کند؛ زیرا در صورتی که این گروه قدرت را در لبنان قبضه کند، فرانسه تمامی نفوذ خود را در این کشور از دست رفته خواهد دید.

- حوزه خلیج فارس. همان‌گونه که گفتیم، فرانسه به دنبال تجدید نظر در دکترین نظامی خود، در صدد حضور نظامی در مناطق حساس و استراتژیک برآمده است و تأسیس پایگاه نظامی در امارات، در همین چارچوب صورت گرفته است. در واقع، فرانسه با فروش تسلیحات به کشورهای این منطقه، عقد قراردادهای تضمین امنیت با امارات و قطر، و تأسیس پایگاه نظامی مزبور با بهره‌برداری از تهدیدی که این کشورها از جانب ایران احساس می‌کنند، به موازنه‌سازی در برابر ایران دست زده است. بر همین اساس، سارکوزی ابراز داشت: «افزایش نفوذ ایران در منطقه و چشم‌انداز آن کشور در دستیابی به سلاح هسته‌ای، کشورهای منطقه را نگران کرده و در صورت افزایش احساس خطر و تهدید منطقه از سوی ایران، ما مجبور به سازمان‌دهی خود برای محافظت و دفاع از دولت‌هایی هستیم که از این بابت احساس خطر می‌کنند» (به نقل از ثقفی عامری و توکلی، ۱۳۸۹). در واقع، فرانسه با افزایش حضور خود در منطقه، در

صدد مهار ایران و جلوگیری از تلاش آن برای بسط نفوذ خود در این منطقه برآمد. همچنین، این برداشت وجود داشت که حضور نظامی این کشور می‌تواند در صورت وقوع هرگونه درگیری در حوزه خلیج فارس به باز نگه داشتن تنگه هرمز کمک کند که محل عبور نفت برای عرضه به بازارهای اروپایی است، و بدین ترتیب به یکی دیگر از اهداف خود در این منطقه نیز جامه عمل بپوشاند.

همان‌گونه که در متون نورنالیسم مطرح شده است، علاوه بر اصطکاک منافع که سبب تنش در روابط و تیره‌تر شدن آن می‌شود، نکته مهم دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، بی‌اطلاعی طرفین از نیات یکدیگر است. به‌طور کلی، در کنار تغییر جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در سال‌های اخیر و اتخاذ سیاست نگاه به شرق، به دنبال نتیجه بخش نبودن تلاش‌های ایران برای حل و فصل مسائل و مشکلات خود با غرب (Haji- Yousefi, 2010: 8)، و تأکید بر برخی مسائل حساسیت‌برانگیز نظیر نقد و نفی هولوکاست (آجرلو و حاج زرگرباشی، ۱۳۸۸: ۲۲۱)، علایمی مبنی بر بی‌میلی ایران به تعامل با غرب و نیات تهاجمی آن، در روابط با مجموعه غرب به طور عام و فرانسه به طور خاص، تأثیرات منفی‌ای برجای گذاشت.

## ۵. نتیجه‌گیری

برای تبیین دلایل سردی بی‌سابقه روابط ایران و فرانسه، با توجه به اینکه در گذشته با وجود بروز مشکلات، هر دو کشور می‌کوشیدند روزنه‌هایی را برای گفت‌وگو و چانه‌زنی بازگذارند، می‌توان از این استدلال نظری کمک گرفت که جلوگیری از ظهور یک هژمون منطقه‌ای از جمله الزام‌های قدرت‌های بزرگ برای حفظ نفوذشان در منطقه‌ای خاص است. تحولات چندساله اخیر در منطقه مانند تغییر رژیم‌های حاکم بر دو کشور همسایه ایران، یعنی عراق و افغانستان، با حمله آمریکا و به قدرت رسیدن برخی نیروهای تحت نفوذ ایران در این کشورها، به علاوه برخورداری ایران از یک رشته امکانات ذاتی و اکتسابی سبب تغییر موازنه قوا در منطقه شد که آن را به طور بالقوه به قدرتی منطقه‌ای تبدیل می‌کند. به طور طبیعی، این امر در میان قدرت‌هایی که

در این منطقه برای خود منافع قائل اند، واکنش‌هایی برانگیخت. در این میان، علاوه بر آمریکا که داعیه هژمونی جهانی دارد و دارای بیشترین منافع در خاورمیانه است، قدرت بزرگ درجه دومی مانند فرانسه نیز که در گذشته از قدرت‌های بزرگ استعماری بوده و همچنان به رغم نداشتن امکانات کافی، در پی حفظ جایگاه خود به هر طریق ممکن است و به‌ویژه به خاورمیانه به عنوان عمق راهبردی خود نگاهی خاصی دارد، از وضعیت پیش آمده احساس خطر کرد و به آن واکنش نشان داد. این واکنش در قالب موازنه‌سازی و مهار ایران تبلور پیدا کرد. این بار، فرانسه که در چارچوب سیاست عربی خود شریک بزرگی مانند عراق را از دست داده بود، توجه خود را به حوزه خلیج فارس معطوف کرد. شرایط جدید بین‌المللی فرانسه را وادار به تغییر در دکترین نظامی این کشور ساخت و بر اساس کتاب سفید جدید فرانسه که در سال ۲۰۰۸ منتشر یافته است، مقرر شد در تجدید سازمان‌دهی شبکه پایگاه‌های نظامی این کشور به جای تمرکز بر حوزه‌های نفوذ سنتی فرانسه (برای مثال، در افریقا)، به مناطق حیاتی و دارای اهمیت استراتژیک از جمله خلیج فارس توجه شود. از سوی دیگر، افزایش نفوذ ایران در مناطقی از خاورمیانه مانند لبنان که فرانسه در آن نفوذ سنتی داشت، این کشور را هراسان کرد و به واکنش واداشت؛ واکنشی که در قالب تلاش برای خلع سلاح گروه تحت نفوذ ایران یعنی حزب‌الله، حمایت از تشکیل دادگاه بین‌المللی برای محاکمه متهمان به قتل رفیق حریری، و تضعیف و منزوی کردن حزب‌الله تبلور یافته است.

در این میان، مهم‌تر از همه موضوع پرونده هسته‌ای ایران بود که برای فرانسه حساسیتی فوق‌العاده به وجود آورد؛ به گونه‌ای که در مواردی، این کشور در مقابله با تجهیز ایران به فناوری هسته‌ای پیشتاز بود. از نظر فرانسه، دستیابی ایران به این توانایی و ورود آن به باشگاه هسته‌ای، علاوه بر اینکه ضریب قدرت ایران را برای تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای افزایش می‌دهد، خطری امنیتی محسوب می‌شود که باید به هر نحو ممکن و با استفاده از تمامی ابزارها با آن مقابله کرد. در واقع، این امر سبب می‌شود خطر دستیابی ایران به انرژی هسته‌ای ابعاد بین‌المللی پیدا کند. بر این اساس، می‌توان

گفت رویکرد ستیزه‌آمیز فرانسه به ایران در دوران سارکوزی، ریشه در قدرت‌یابی ایران در منطقه و ضرورت جلوگیری از این روند داشت. با توجه به اینکه سیاست‌های پیش‌گفته ایران، همچنان تا اندازه زیادی به قوت خود باقی است، احتمالاً این رویکرد در دوران ریاست جمهوری فرانسوا اولاند نیز، همچنان بر روابط دو کشور، البته با سبک و سیاقی معتدل‌تر، حکمفرما خواهد بود.

با توجه به روی کار آمدن دولتی جدید در فرانسه و به دور بودن رئیس‌جمهور جدید از جاه‌طلبی‌ها، ماجراجویی‌ها و روش‌های تند سارکوزی، راهبردهای زیر با هدف باز شدن دریچه‌های فرصت برای بهبود روابط دو کشور توصیه می‌شود:

- تلاش برای برقراری تماس با محافل روشنفکری و نهادهای جامعه مدنی فرانسه برای ارتقای درک متقابل و مفاهمه؛

- همکاری‌های بیشتر در زمینه‌های کمتر حساسیت‌برانگیز که در حوزه سیاست سفلی (Low Politics) قرار می‌گیرند، مانند گسترش ارتباطات فرهنگی، هنری، دانشگاهی، ورزشی و جهانگردی؛

- حفظ ارتباط با محافل بازرگانی و صنعتی فرانسه برای تسهیل از سرگیری همکاری‌های اقتصادی برای برطرف ساختن کاستی‌های ناشی از تحریم؛  
- افزایش تعامل با فرانسه برای حل بحران‌ها و مشکلات خاورمیانه به ویژه درباره سوریه و لبنان؛

- تلاش برای شفاف کردن مواضع سیاسی کشور درباره موضوعات مهم از جمله پرونده هسته‌ای، برای رفع هر گونه شبهه؛

- استفاده بهینه از امکانات دیپلماسی عمومی برای اقناع افکار عمومی مردم فرانسه درباره مواضع صلح‌طلبانه ایران.



## منابع

- [۱]. آجرلو، حسین و روح الله حاج زرگرباشی. (۱۳۸۸). ایران و مسئله اسرائیل، تهران: دفتر گسترش علم.
- [۲]. ایزدی، پیروز. (۱۳۸۷). «رویکرد فرانسه به خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام، سال ۹، ش ۳۵، پائیز.
- [۳]. ثقفی عامری، ناصر و زهرا توکلی. (۱۳۸۹). «سیاست فرانسه در قبال برنامه هسته‌ای ایران»، گزارش راهبردی، ش ۳۲۳، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- [۴]. سلیمی، حسین. (۱۳۸۴). «دولت مجازی یا واقع‌گرایی تهاجمی: بررسی مقایسه‌ای نظریه ریچارد روزکرانس و جان مرشایمر»، حقوق و سیاست، سال ۷، ش ۱۷، پائیز و زمستان.
- [۵]. مرشایمر، جان. (۱۳۸۸). تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- [6]. Belkin, P. (2009). "France: Factors Shaping Foreign Policy, and Issues in U.S. French Relations", CRS Report for Congress, Congressional Research Service.
- [7]. Boniface, P. (1998). *La France est-elle encore une grande puissance?*. Paris: Presses de Science PO.
- [8]. Bromley, M. & Holtom, P. & Perlo-Freeman S. & Wezeman, P.D. (2009). "Recent Trends in Arm Trades", SIPRI Background Paper. Retrieved 8/1/2011 from <http://www.sipri.org>.
- [9]. Cody, E. (2009). "France Toughens Stance on Iran", *Washington Post*, October, 1.
- [10]. Direct, M. (2009). "Le double enjeu d'Abou Dhabi", 26 mai.
- [11]. Guitta, O. (2005). "The Chirac Doctrine", *Middle East Quarterly*, Fall.
- [12]. Haji-Yousefi, A. M. (2010). "Iran's Foreign Policy during Ahmadinejad: From Confrontation to Accommodation", presented to the Annual Conference of the Canadian Political Science Association, Concordia University, Montreal, 2-3 June.
- [13]. Hershco, T. (2008) "France, the European Union and the Middle East in Sarkozy Era", *Perspectives Paper*, No.39, Retrieved 11/12/2010 from
- [14]. <http://www.biu.ac.il/SOC/besa/perspectives39.html>
- [15]. Mearshaimer, J. (2006). "China Unpeaceful Rise", *Current History*, 105, 690, pp.160-162.
- [16]. Meunier, S. (2006) "The Distinctiveness of French Anti-Americanism" in Katzenstein, J. Mitterrand, Francois (1986). *Réflexions sur la politique extérieure de la France*. Paris: Fayard.
- [17]. Moran, M. (2008). "France's New Military Vision", *Council of Foreign Relations (CFR)*, 24 June.

- [18]. Pachta, L. (2003). "France: driving force of the EU Common Foreign and Security Policy", EUROPEUM (Institute for European Policy), Retrieved 12/25/2010 from [www.europeum.org/doc/arch\\_eur/France\\_Lukas\\_Pachtapdf](http://www.europeum.org/doc/arch_eur/France_Lukas_Pachtapdf).
- [19]. Reuters. (2007). "France's Sarkozy raises prospect of Iran airstrikes, 27 August.
- [20]. Reuters. (2009). "France's Sarkozy wants firmness in U.S. Iran talks", 11 February.
- [21]. Saint-Prot, Ch. (2007). "La politique Arabe de la France", Études Géopolitiques, No.7.
- [22]. Vaisse, J. (2008). "Nicolas Sarkozy's Foreign Policy: Gaullist by Any Other Name", Survival (The International Institute for Strategic Studies), vol. 50, No. 3, June/July.
- [23]. Walt, S. (1990). *Origins of Alliances*, New York: Cornell University Press.